



هتن بازجوئی از سید عبدالحسن واحدی*

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

برگ بازجوئی و صورت مجلس [سید عبدالحسن واحدی]

من - از آقای واحدی (سید عبدالحسن) هویت شما در پرونده محرز است، بطوریکه دیروز فرمودید شما در تهران منزلی ندارید و مسافر هستید، در صورتیکه مطابق اظهار برادر خودتان آقای سید محمد واحدی شما در تهران منزل دارید علت اینکه منزل خودتان را معرفی نمی کنید چیست؟

ج - من در تهران منزل شخصاً ندارم و تمام مدت اقامت را در منزل دوستان خود گذرانده ام، منزل کوچکی در خیابان لرزاده من از یک معماری برای مهدی عباس حلبی ساز شاگرد آقای اکبری اجاره نمودم که بمناسبت آشنائی با آقای اکبری و مهدی عباس گاهی مادر من به آنجا میرفت و من هم مانند دیگر منزل رفقا به آنجا میرفتم و علت اجاره این منزل هم بوسیله من برای او این بود که چون مردی بود دارای مزد کمی و میخواست از یکی از منازل دوستان من زنی اختیار کند و من هم در خیابان خراسان و لرزاده آشنا زیاد داشتم، این منزل را به قیمت ارزانی بوسیله یکی از دوستان برای او تهیه نمودم

<http://www.chebayadkard.com>

و خود منهم گاهی تنها و گاهی با مادرم به آنجا میرفتم، اکنون هم که مادرم در قم و برادرم و خودم در زندان هستیم. فرزند کوچک علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی
س - بنابراین فعلاً این منزل شما خالی است و کسی از بستگان شما در آنجا
نیست؟

<http://www.chebayadkard.com>

ج - صحیح است اکنون از بستگان من هیچکس در آنجا نیست و نمیدانم در آن
منزل اکنون چه کسی است و نمیدانم که خالی است و یا کسی در اوست. فرزند
کوچک علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی

س - شما کاغذی به حاج عباس نوشاد نوشته و از او پول خواسته‌اید یا نه؟

ج - نامه به آقای حاج عباس نوشاد نوشتم و از او پیراهن و شلوار و مقداری پول
خواستم از رفقا و برادران دینی من است، و چون کسی از خویشان من در تهران نبود،
ناگزیر به این برادر دینی نوشتم که مقداری پول و لباس برایم بفرستید. فرزند کوچک
علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی

س - این کاغذ را به حاج عباس رسانده‌اند یا نه؟

ج - اطلاع ندارم، ممکن است نرسیده باشد، زیرا پس از چند روز هنوز خبری از
اونشده است. فرزند کوچک علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی.

س - آقای نواب صفوی چگونه از این کاغذ اطلاع پیدا کرده است؟

ج - از اطلاع آقای نواب صفوی از کاغذ من خبری ندارم، و خیال نمی‌کنم
آقای نوشاد ارتباط خصوصی با ایشان داشته باشد که کاغذ مرا راجع به دو پیراهن و شلوار
به ایشان ببرد و نشان دهد. فرزند کوچک علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی

س - اجتماع فدائیان اسلام تصادفی است و یا اینکه مثل سایر جمعیت‌ها
تشکیلاتی داشت اول کم بوده و بعد زیاد و بالاخره جمعیت شده است.

ج - من جمعیت و تشکیلاتی مانند احزاب مختلف دنیا که دارای مرکز و تابلو
و کارت و دفتر می‌باشد ندیده‌ام و هر مسلمانی هم اگر راست بگوید بایستی فدائی
اسلام باشد، و برای عظمت اسلام فداکاری نماید، خود من نیز از کسانی هستم که بر
خود واجب می‌دانم فدائی اسلام باشم، و در مواقع خطر از دینم بقدر قدرتم بیاری خدا
دفاع کنم، فرزند کوچک علی علیه السلام سید عبدالحسین واحدی.

س - جواب شما ربطی به سؤال بنده ندارد، زیرا من از مسلمانها سؤال نکردم،
از فدائیان اسلام سؤال کردم و همین اشخاصی که فعلاً بنام فدائیان اسلام هستند و با

تشکیلات فعلی مبارزه می کنند و روزنامه ای دارند و کتابی نوشته اند و بالاخره هر یک تعهد قتل اشخاص معینی را نموده، و بعضی از آنها موفق شده و بعضی دیگر هنوز موفق نشده اند، و همین جمعیت که در روزنامه مقاصد خودشان علناً و آشکار می نویسند و اعلامیه و بیانیه صادر می کنند، و بالاخره نوید می دهند که تمام خائنین و زمامداران را خواهند کشت، منظور این جماعت است، والا مسلمان بمعنی اعم که عبارت است از کلیه مردمی که اظهار اسلام می کنند و پدر و مادر و اجدادشان مسلمان بوده است، و از طریق انتساب هم باشد باید آنها را مسلمان دانست، بهر حال خواهش میکنم بشوال بنده جواب بدهید.

<http://www.chebayadkard.com>

ج - از این جمعیت بخصوص که دارای کتاب و روزنامه و تشکیلاتی باشند و عازم کشتن افراد و مبارزه این طوری باشند خبری ندارم، من شخصاً فدائی اسلام بمعنی اعم هستم، یعنی مسلمانی هستم که برای فداکاری در راه عظمت اسلام حاضریم و هیچ چیز هم جز احکام و اوامر الهی در - من - موثر نبوده، بیاری خدا مجری احکام اسلام خواهم بود. فرزند کوچک علی علیه السلام عبدالحسین واحدی.

س - پس بنابراین جتایعالی جزء فدائیان اسلام نیستید؟

ج - جزء این افراد فدائیان اسلام که مرامی جز کشتن نداشته باشند و هر کس مأمور کشتن کسی باشد نیستم و چنین تشکیلاتی هم سراغ ندارم، فرزند کوچک علی علیه السلام، سید عبدالحسین واحدی.

س - آیا این شما نبودید که در مسجد شاه متینگ دادید و این متینگ را هم قبلاً به اطلاع مردم رساندید و اعلام کردید که در فلان روز فدائیان اسلام در مسجد شاه متینگ خواهند داد؟ آیا حضرت خلیل طهماسبی جزء همین فدائیان اسلام نبود؟ آیا امامی قاتل هژیر بقول روزنامه نبرد ملت تربیت شده مکتب آقای نواب صفوی هم مسلک و همکار شما نبوده؟ آیا این اعلامیه های رسمی که در روزنامه های نبرد ملت ارگان فدائیان اسلام منتشر میشود، و مقاصد خود را مبنی بر اینکه زمامداران را خواهند کشت از طرف شماها نشر نمی شود؟ آیا این شخص که با مدیر روزنامه آتش مصاحبه کرد و مقاصد فدائیان را گفت از شما و از این جمعیت نبوده؟ آیا کتاب فدائیان اسلام که در آن مرحوم امامی قاتل مرحوم هژیر را مورد تقدیس قرار داده است مال شما نیست؟ آیا تمام این مطالب و دلایل بین را شما انکار می کنید؟

ج - آن اجتماعی که در مسجد شاه تشکیل شد بنام همان فدائیان اسلام است

که من میگویم خود فدائی اسلام هستم، چند نفر مانند من که جمع شوند به آنها گفته میشود (فدائیان اسلام) آن وقت این فدائیان اسلام که به اجتماع از سه نفر به بالا اطلاق میشود، دارای ارگان و روزنامه مخصوص نبوده، زیرا ارگان مختص به یک تشکیلات دارای تابلو و دفتر و مرکز حزبی است، البته روزنامه‌هایی که طرفدار حق باشند وقتی یک یا چند نفر مسلمان ابراز حقی نمودند، اثر او طرفداری نموده، و راجع به آن فرد یا افراد مطالبی می‌نویسند، در مسجد شاه من بعنوان یک مسلمان فدائی سخنرانی نمودم و آن هم در اثر پیشنهاد عده از مسلمانها بود، راجع به سخن گفتن و مصاحبه کسی با مدیر روزنامه آتش اطلاعاتی ندارم، و این مطلب را در روزنامه نبرد ملت که مربوط به برادر رشید و مسلمان من آقای کر باسجیان می‌باشد خواندم، و راجع به اینکه نبرد ملت حضرت شهید امامی را تربیت شده مکتب جوانمرد رشید آقای نواب صفوی بداند چیزی ندیده‌ام، از اعلامیه‌های مختلف و تهدیدات مذکوره در سؤال هم اطلاعاتی نداشته و ندارم و تکرار می‌کنم من فدائی اسلام یعنی بر طبق موازین مقدس اسلام برای تیل به سعادت و ترویج شعائر حق فداکاری می‌نمایم وابسته به هیچ جمعیتی و حزبی هم نبوده و نیستم، من یک فرد وابسته به حزب خدا می‌باشم، الا ان حزب الله هم المقاتلون، فرزند کوچک علی علیه السلام مید عبدالحسین واحدی.

<http://www.chebayadkard.com>

ب - هدف جمعیت فدائی اسلام چیست؟ و مبارزه آن با کیست؟ و طرز مبارزه‌شان چگونه است؟ و امامی را چگونه می‌نویسند شهید؟ مگر مشارالیه قاتل هژیر نبوده است؟ و مگر التمس بالنفس را فراموش کرده‌اید؟

ج - هدف من که یک فرد فدائی اسلام هستم، همان - هدف - مقدس اجداد گرامم است، حقی را در مکتب اسلام و قرآن آموخته خود بدان عمل می‌نمایم، و دیگران را برای عمل به آن حق دعوت می‌نمایم، با شخص و اشخاص معینی مبارزه نداشته‌ام، و مرحوم امامی را از چند سال قبل که با او آشنا شدم و شنیدم که یک عنصر سراپا رذیلت و شهوت و منکر حق و دشمن اجداد معظم (کسروی را) نابود کرده است به او علاقه خاصی پیدا کردم و معتقد شدم که مرد خدائی و جانیازی دینی است، و بنابراین هر کاری که او انجام بدهد با عقاید مختلفی که مردم در اجتماع موجود پیدا کند من هنوز بر اعتقاد خودم نسبت به خوبی و دیانت شهید امامی باقی بوده و چون در نیمه شب بدون محاکمه عادلانه او را اعدام نمودند، شهیدش میدانم، فرزند کوچک علی علیه السلام مید

ص - شما آیا تصور می کنید که همین اظهارات و همین از اشخاص و مردمی که اقدام به قتل نفس و بر مردم ساده را هم بر اینکه ندارد و کشور را در مرحله خطرناکی قرار می دهد و اشخاصی را به آدم کشی و ریختن خون بی گناهان و بالاخره اقدام و انتقام شخصی را در کشور رواج میدهد و در نتیجه مملکت بصورت یک محیط روحی در خواهد آمد، آیا این قتل آشکار و تبلیغات را به ضرر استقلال مملکت و ترویج قتل نفوس نمی دانید.

ج - قتل نفس حرام است (یعنی کسی مسلمانی را بدون محاکمه در محکمه شرع و امر حاکم شرع بکشد) و تحسین من از شهید امام - ی - (با اداء کلمه شهید) برای سابقه خدمات دینی او و بی عدالتی محکمه ایست که او را محکوم به اعدام نیمه شب در محیط مملو از سرنیزه نموده است و این گونه کلمات که به یک فرد بخصوص بنام شهید امامی باعث ترویج آدم کشی و فساد و انتقام جوشی شخصی نمیشود، بلکه نیمه شب بدون محاکمه در محکمه آزاد و حضور ملت مسلمانان ایران باعث نارضایتی و تشدید حس انتقام میشود، من بنظم و عدالت و اجراء احکام و قوانین در کشور اسلامی ایران علاقمندم و شخصاً هم با هرگونه فساد و اغتشاشی تا آنجا که توانسته با بیان خود جلوگیری کردم، زیرا اسلامی که من در مکتبش تربیت شده ام همیشه مایل به این بوده است که مسلمانانها و پیروان این دین مردمان منظم و متمدن و رشیدی باشند فرزند کوچک علی علیه السلام، سید عبدالاحسن واحدی.

ص - در این صورت این مکتب امامی را چگونه اجازه داد که هژیر را بکشد و نیز اجازه داد و تشجیع کرد و مأمور نمود که رزم آرا را بکشد؟

ج - مکتب اسلام کسی را اجازه نمیدهد بنام انتقام شخصی برود کسی را بدون مجوز و دستور قانون بکشد، ولی ممکن است امامی معتقد شده باشد که هژیر عامل اجنبی و دشمنان اسلام و بناموس و دین و تمامیت یک کشور لطمه وارد آورده است، و وظیفه خود را این عمل دانسته باشد، ولی من خبر ندارم که علت میادرت امامی به این عمل چه بوده و از تشجیع و مأموریت قتل رزم آرا هم خبری ندارم، اینها اموریست که مربوط به تشخیص فردیست که مرتکب عمل میشود، به افرادی که با او رابطه داشته و یا او را آدم خوبی میدانند ارتباطی ندارد. فرزند کوچک علی علیه السلام، سید عبدالاحسن واحدی.

س - رهبر فدائیان اسلام چه کسی است؟

ج - من رهبری نداشته و ندارم، و تنها به رهبری پیشوای غائب جهان امام زمان بوظائف خود مشغول هستم ولی در جرائد مختلف خواننده و از عموم مردم هم شنیده‌ام که حضرت آقای نواب صفوی رهبر جمعیت مبارزینست (بنام فدائیان اسلام)، فرزند کوچک علی علیه السلام، سید عبدالحسین واحدی.

س - کاغذی که در دو صفحه از طرف آقای نواب صفوی آیا خط آن را می‌شناسید؟

ج - بله می‌شناسم از طرز قلم و شباهت نامه متعلق به ایشان است که از دستگیری و طرز آن متأثر شده و این نامه را که نمیدانم به چه مقامی نوشته شده است نوشته‌اند. فرزند کوچک علی علیه السلام، سید عبدالحسین واحدی.

<http://www.chebayadkard.com>





وزارت بهداشت و درمان

رسمی بازجویی و صدور گواهی

شماره

۱۷۶

خواهان	خواننده	خواست	تاریخ	جزو بدان
			روز ماه ۱۳۶۳	

اینکه در این مورد در هیچ یک از مراجع ذیصلاح و ادارات ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح

چون در این مورد در هیچ یک از مراجع ذیصلاح و ادارات ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح

و در این مورد در هیچ یک از مراجع ذیصلاح و ادارات ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح
 در این شهر و شهرستان مذکور در این گواهی در هیچ یک از مراجع ذیصلاح

ردیف	تاریخ	جزوه	موضوع
	روز ماه ۱۳۶		

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب

این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب

در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب

این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب
 در این کتاب که در این روزها در میان ما
 بسیار رایج است و در آنجا که در این کتاب



وزارت بهداشت و آموزش پزشکی

گروه بازجویی و صورتجلسه

۷۲

شماره

ص ۲۱

خواهان	خوانده	خواسته	تاریخ	حضور دان	برنده
			روز ماه ۱۳۷۲		

گفته شد که در جلسه مورخه ... در مورد ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...

گفته شد که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...
 و گفتند که ...

تاریخ	خواسته	خواننده	تأخر امان
روز ۲۲			

بسم الله الرحمن الرحیم
 این سند منقول از دفتر اسناد رسمی است و در تاریخ ۲۲ روز
 خواسته خواننده تأخر امان
 در روز ۲۲
 تاریخ ۲۲
 خواسته
 خواننده
 تأخر امان

۲۰۰۵

ادارات استانی

روم باجاولی و حور علیچس

ص ۴۲

شماره پرونده	شماره اجازت	تاریخ مراجعت	تاریخ	جرم و دان	بروند
			روز ماه ۱۳۲۰		

بازرسی شد و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...

و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...
 و در تاریخ ۱۳۲۰/۰۵/۰۱ در حوزة اعمیة اطفال ...

خواهک	خوانده	خواست	نوع	زودمان	... و ...
			روز	۱۳۶	

باید برهه ای از آن را به دست آوریم و در آنجا که می بینیم که این کتابها ...
 و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...

در روز ...

و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...

و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...

و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...
 و نیز در کتابخانه ...



وزارت اسناد و کتابخانه ملی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

صفحه ۹۵

شماره سند	تاریخ	موضوع	محل	توضیحات
۱۳۲	۱۳۰۴			
<p>این سند در تاریخ ۱۳۰۴ در محل ... موضوع آن ... محل نگهداری ... توضیحات ...</p>				

توضیحات سرتیپ دانشپور*

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

به تاریخ ۳۰/۲/۲ در اداره آگاهی از تیمار غلام حسین دانشپور سرتیپ و رئیس قسمت پلیس انتظامی شهربانی که در روز ترور مرحوم رزم آرا نخست وزیر در مسجد حضور داشته اند با اعلام تشریفات مربوط به شهادت تقاضا شد که مشاهدات خودشان [را] مرقوم فرمایند [.] و ایشان در جواب باز پرس جریان [را] با خط خودشان شرح می دهند.

<http://www.chebayadkard.com>

اطلاعات بنده و مشاهدات راجع به قضیه مزبور به شرح ذیل است [:]

در روز مراسم ختم مرحوم آیه الله فیض که در مسجد شاه برقرار بود [.] البته قوای انتظامی در داخل و خارج مسجد مستقر شده بود [.] و بنده پس از سرکشی در داخل مسجد در جلویله کان مسجد در خیابان ایستاده بودم و مراقب انتظامات بودم [.] در این ضمن آقای هدایت معاون نخست وزیر و آقای علم آمدند و از اتومبیل پیاده شدند و از بنده پرسیدند آقای نخست وزیر آمده اند [؟] گفتم خیر هنوز نیامده اند [.] با تعجب به من

* صفحات ۳۶۳ تا ۳۶۸ پرونده.

گفتند چطور شده؟] فرموده بودند من خودم زود خواهم آمد [،] چطور شده تا حالا نیامده اند [؟] عرض کردم نمی دانم تا حالا که نیامده اند [.] آنها داخل مسجد شدند [.] بعد آیه الله آقای بهبهانی آمدند از تاکسی پیاده شدند [،] بنده عرض کردم چرا با تاکسی تشریف آوردید [،] می فرمودید اتومبیل می فرستادیم [.] فرمودند همه اتومبیل ها مال [خداست؟] و اظهار امتنان کردند و تشریف بردند به داخل مسجد [.] و در این ضمن آقای علم برگشتند و سوار شدند رفتند [،] و آقای فلسفی واعظ هم آمد پیاده شد [،] رفت داخل مسجد [.]

<http://www.chebayadkard.com>

در همین وقت از داخل مسجد توسط مأمورین اطلاع رسید که آقای بهبهانی که تشریف آوردند الرحمن خوانده اند و ختم را دارند برمی چیتند. بعد از قدری فاصله اطلاع رسید که آقای فلسفی رفته منبر [.] در همین اوقات من دیدم ماشین نخست وزیر که ۱۳۵۱ بود از خیابان ناصریه پیچید به طرف مسجد [.] جلوی پله های مسجد شاه ماشین ایستاد [،] و بنده در کنار پله بودم و دیدم یک نفر در طرف چپ نخست وزیر توی ماشین نشسته و روی مرحوم رزم آرا به طرف او بود [،] و باهم صحبت می کردند [.] بعد از پیاده شدن آنها از ماشین مأمورین احترام گذاشتند [،] و مرحوم رزم آرا برای جواب سلام کلاه از سر برداشت [،] و از پله ها به طرف پائین و داخل مسجد رفتند [.] و البته بفاصله بعد از ماشین [،] ماشین سه نفر مراقب ایشان بودند که دنبال نخست وزیر و علم به داخل مسجد می رفتند [.]

بنده هم در جلوی پله ها قدم می زدم [.] در همین ضمن سرهنگ کدیور رئیس کلانتری انتظامی که او هم مأمور جلو پله ها بود به من گفت که تیمسار بدوید [،] می گویند توی مسجد تیراندازی شده و یک نفر را کشتند [.]

بنده به مجرد شنیدن این حرف از پله ها به طرف مسجد دویده جلو درب مسجد دیدم مردم فرار می کنند [،] من به مأمورین که آنجا بودند دستور دادم فوری درب مسجد را به بندند [،] و من خودم داخل مسجد شدم [،] همین طور که با حال دو از بین جمعیت وارد صحن مسجد شدم [،] در جلو سکوی بزرگ تابستانی نماز و نزدیک به حوض دیدم شخصی تیز خورده [ای] یک پهلو از طرف راست به زمین افتاده و خون زیادی به قدر سینی مسی از سرش آمده و سر او توی خون ها افتاده [،] و یک دست او در جیبش بود [،] و دست چپش بود که در جیب داشت و کلاه هم سر نداشت [،] تا من رسیدم

جلو بجزازه [ء] سه چهار نفر دور من جمع شدند و می گفتند الحمد لله تیمسار خدا را شکر که روزه آراء نبود [ء] عوضی زدند [ء] از قرار می خواستند رزم آراء را بزنند دیگری را جای او زدند [ء] این شبیه اوست [ء] و... به کرات این مطالب را می گفتند [.]

من هم گفتم هر که باشد [ء] یا روزه آراء یا دیگری [.] یک نفری است که تیر خورده و باید فوری به بیمارستان رسانید [ء] بیایید دست و پای او را بگیرید ببریم (البته خطاب به پاسبانها) و چند سر پاسبان همانجا بودند [ء] آن ها دست و پای مقتول را گرفتند و آمدیم درب مسجد که بسته بود [ء] گفتم باز کردند و با عجله آوردیم از پله ها بالا و گذاشتیم توی ماشین بلندگوی شهربانی که همانجا جلو پله ایستاده بود و گفتم ببرند به مریض خانه [ء] و افسر و پاسبانها توی ماشین سوار کرده ماشین را حرکت دادم [ء] و خودم فوری مراجعت کردم به داخل مسجد [.]

دیدم در همان اوائل صحن مسجد سه چهار دسته با هم زد و خورد می کنند و پاسبانها اشخاصی را گرفته اند و بین آن ها کشمکش است [.] و این جمله را عرض کنم آن اشخاصی که در بدو امر به من می گفتند عوضی زده اند و شبیه رزم آراء بوده [ء] من آن ها را هیچ کدام نشناختم [ء] و در موقع مراجعت هم آن ها را ندیدم [ء] و بعد از پاسبانها پرسیدم پس قاتل که کسی را گرفتند یا خیر [کذا] گفتند گرفتند [ء] و همان دسته هائی که کشمکش می کردند نشان دادند [ء] من به طرف دسته اون رفتم [ء] دیدم یک نفری را پاسبانها گرفته اند و سر و صورت او خونی است و فریاد می زنند که تیمسار بیایید کمک کنید همین است [!] و دوسه نفر دیگر هم از او حمایت می کردند که نفهمیدم کی بودند [!] و دوسه نفر هم با پاسبانها کمک می کردند برای زدن او [.] و خود آن شخص تا من رسیدم هی فریاد می زد تیمسار من تیستم [ء] من را کشتند از بس زدند [ء] نگذارید من را بزنند [ء] من خودم مأمورم [ء] من مراقب بودم [ء] من خودم جزء کاراگاه ها هستم [ء] من را خلاص کنید [!] و من گفتم [:] یا مأمور یا مراقب و یا غیر آن من الآن نمی توانم تشخیص بدهم [.] به مأمورین امر دادم او را روی دست بلند بکنند و ببرند کلانتری [ء] بعداً باید معلوم شود [ء] خودم کمک کردم او را دادم بردند

<http://www.chebayadkard.com>

کلانتری [!]

بعداً با قدری فاصله دسته دوم دیدم همین طور یک نفر را گرفتند و باز زد و خورد می کنند [ء] نزدیک شدم [ء] این شخص هم باز اظهار می کرد [:] تیمسار نگذارید من را

اذیت کنند [ء] من مأمورم [ء] من خودم مراقب بودم [ء] من را عوضی گرفته اند [ء] قاتل آن یکی است [.] و دیدم دسته سوم را نشان می داد [ء] به آن هم گفتم هر که باشید باید بروید کلاتری تا بعداً معلوم شود [ء] او را هم روی دست بلند کرده دادم بردند کلاتری [!]

رسیدم به دسته سوم در جلو دالان اول که به طرف بازار بزازها می رود [ء] و دیدم یک پاسبانی با چند نفر پاسبان شخصی را گرفته در وسط که او هم داشت صورتش خونی است و کشمکش بین آنها است [.] تا من رسیدم [ء] سر پاسبان گفتم و صدا زد [:] تیمار تیمسار [!] قاتل همین است [ء] همین است [ء] کمک کنید و این اسلحه پوست که فشنگ نوی آن گیر کرده بگیرید [ء] و من اسلحه را گرفتم [ء] و در همین حین نمی دانم چه طور شد این شخص از دست مأمورین ول شد [ء] دوید طرف تجیر چادر [ء] مأمورین به دنبال او [ء] و دومرتبه برگشت و به طرف دالان دومی مسجد می خواست برود که در همانجا رسیدیم و او را گرفتیم [ء] و توسط مأمورین او را هم فرستادم به کلاتری [!]

و بعد از فرستادن آنها نگاه به اطراف کردم دیدم مسجد خلوت است و دیگر کسی نیست [ء] از مسجد بیرون آمدم [.] در جلو پله ها خبر رسید که بازار شلوغ^۵ شده می خواهند بازار را ببندند [ء] فوری دستورات لازم با عده کافی سر بازار برای رفع توحش مردم فرستادم و خودم آمدم اداره [ء] و از اداره رفتم به بیمارستان سینا [.] و در آنجا رئیس شهربانی تیمسار دفتری رئیس شهربانی را دیدم و جریان را به ایشان گفتم [ء] و بعد سر کلاتری ۸ رفتم [.] دو نفر از آنهائی که فرستاده بودم خواستم معلوم شد آنها از مراقبین و مأمورین رزم آراء بودند [ء] و وقتی سومی را که همین خلیل طهماسبی بود در اطاق نگهداری دیدم اسم و هویت او را سؤال کردم [:] عبدالله موجد رستگار و شروع کرد به آیه الکرسی و آیه های قرآن خواندن [ء] و چون التهاب و توحش داشت و می ترسید او را آوردم یا اسلحه تحویل آقای بهرامی رئیس آگاهی دادم [ء] این بود جریان قضیه و شرح مشاهدات بنده [ء] امضاء [.]

س - آیا عده [ای] بودند که در صدد فرار دادن ضارب باشند و به او کمک

ج - البته بودند [ء] زیرا همان اشخاصی که در بدو رسیدن من سر جنازه [ء] دور مرا گرفته و هی می گفتند الحمد لله رزم آرا نبود [ء] عوضی زدند [ء] همان ها می خواستند القاء ° شبهه بکنند و به علاوه در همان دسته ها سه تائی که آن شدند دستگیر شده بودند اشخاصی با لباس سویل مخلوط بودند که زد و خورد می کردند [ء] و من به هیچ وجه در آن موقع به صرافت نبودم آن ها را بشناسم [ء] امضاء [.]

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی در تاریخ ۳۰/۲/۴*

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

برگ بازجویی و صورت مجلس [خلیل طهماسبی]

به تاریخ ۳۰/۲/۴ در اداره آگاهی و با حضور آقای مستشاری معاون دادسرا از خلیل طهماسبیان متهم به قتل باز هم مجدداً بازجویی می‌شود.

س - هویت شما در پرونده محرز است [،] این یک قطعه عکس به شما ارائه می‌شود آیا می‌توانی بگویی [کجا] برداشته شده و این رفقا چه اشخاصی هستند [؟]
ج - من این عکس را نمی‌دانم عکس چه کسانی است و در کجا برداشته شده است، امضاء.

س - این عکس را به سید عبدالحسین واحدی نشان دادم و ایشان گفتند که عکس شما و رضا قدوسی و دیگران است، و این شخصی که روی منبر نشسته است رضا قدوسی است [،] شما چطور عکس خودتان را نمی‌شناسید [؟]
ج - من حرف هیچ کس را جز خودم قبول ندارم، امضاء.

س - خوب شما برای آخرین دفاع خودتان باز هم اگر مطالبی دارید بگویند [؟]
ج - مطالبی ندارم [.] رزم‌آرا خائن بود [،] و بنده خائن تشخیص دادم و او را

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۳۸۱ تا ۳۸۵ پرونده.

س - شما سر فریدون محمدی را نیز مجروح کردید و هم چنین مطابق شکایت سید حائری نیا او را کتک زدی و هم چنین مرتکب حمل قاپچاق اسلحه شدی و همین طور در جمعیت موسوم به فدائی اسلام که به منظور آدم کشی و ترتیب آدم کشی تشکیل شده است شرکت کردی [ء] و هم چنین در قتل مرحوم هژیر تحریکات نمودی [ء] در این قسمت ها هم هرگونه دفاعی از خود داری بگو [؟]

ج - اما من متأسفانه کار نداشتم تا فریدون محمدی را بزنم [ء] و اما سید حائری نیا را هم نزد [ء] او فقط اعلامیه بر علیه آیت الله کاشانی پخش کرده بود [ء] من از او سؤال کردم چرا این کار را کردی [؟] گفت [:] دین حربه استعمار است و نیز گفت [:] به تو مربوط نیست دین حربه استعمار است [ء] و بعد پاسبان صدا کرد به پاسبان گفت این بر علیه مقامات عالییه توهین کرده است [ء] مرا آوردند کلاتری [.] و اما اسلحه را من داشتم و حوصله شما هم زایش از این ندارم [.] خیانت و جنایت رزم آرا به دنیا ثابت بوده [.] اولاً بنای فدائیان بر شیطان کشی است و آدم کشی نیست [ء] و این مطلب طبق اعلامیه خود آنها است و نیز خائن می کشند یعنی هرکس خیانت به دین و مملکت و ناموس کرد او را به جهنم می فرستند [ء] و من جزء فدائیان اسلام نبودم و دیگر هیچ گونه دفاعی ندارم [ء] و دفاع را افکار عمومی باید بکنند [ء] کرده است به وسیله تدارک های رزم آرا که روزنامه در دسترس مردم گذارده اند به نفع نفت صحبت کرد، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - برای شما باید این مطلب را بگویم در پنجاه سال پیش نفت داده شد... و در ظرف این مدت اقل پنجاه حکومت آمده و رفته است مابین این ها - رزم آرا - فقط هشت ماه حکومت کرده است چطور شد که شما تمام این گناهان و... را به رزم آرا منتسب کردید و او را کشید [؟]

ج - آن روز که آن قرارداد های سابق را گذاشته من یک نفر صفر بودم... ولی در مدت ۲۷ سال بلکه هفده سال که دو سال دیگرش کودک... درباره این فجایع و خیانت ها که نسبت به دین و ناموس مملکت می شد مطالعه می کردم تا اینکه حکومت نجس و نجس رزم آرا روی کار آمد و با آن همه وعده های پوچ که در پشت رادیو با آن صدای خشنش نعره می زد و می گفت من نفت سمنان را استخراج می کنم و ملت ایران را

از این بدبختی نجات می‌دهم [،] من انتظار می‌کشیدم ببینم این طور است [،] بعداً دیدم خیر این هم به دست بیگانه که شرکت نفت هست روی کار آمده و می‌خواهد سرنوشت این مردم را به خون و خاشاک بکشد [،] با دوران هشت ماه حکومت خود این هرج و مرج و این همه مخالفت با افکار عمومی کرد برای چه بود؟ اگر نظر خاصی نداشت [،] اگر به دست بیگانه روی کار نیامده بود من باب مثل اگر شما که رئیس یک اداره‌ای هستید اگر به یک کارمند بگویند بروید در فلان جا مأموریت [،] اگر آن مأمور نظری ندارد... با شما یکی به دو کند و بگوید خیر من آنجا نمی‌روم [،] ایشان اگر نظری خاص... وقتی می‌بیند یک ملتی نمی‌خواهد که او نخست‌وزیر آنها باشد چه... این همه پافشاری [،] جز نظر سوء چیز دیگری نمی‌شود تصور کرد اگر نه می‌گفت من... و استعفا می‌داد [،] اگر یک نماینده‌ای به دست مردم روی کار بیاید و... اگر بزید باشد یا حسین باشد ملت او را خواسته و هیچ گونه... و روی این خیانات من او را کشته، امضاء.

س - خط آقای نواب صفوی را می‌شناسید یا نه [؟]

ج - نخیر نمی‌شناسم، امضاء.

س - با سید عبدالحمین واحدی و سید محمد برادرش و رضا قدوسی و علی اصغر ذوالفقاری و سید هاشم حسینی [،] علی احرار و فضل‌الله اسماعیلی آشنائی دارید [؟]

ج - هیچ کدام را نمی‌شناسم و آشنائی با آنها ندارم، امضاء.

س - سید محمد واحدی در هنگام قتل رزم‌آرا پیش شما بوده است [؟]

ج - خیر با من نبوده است، امضاء.

س - شب ۲۹/۱۲/۱۶ که روز آن رزم‌آرا را کشتید کجا بودید [؟]

ج - در دکان خودم بودم، امضاء.

س - به قراری که تحقیق شده آن شب در منزل ابوالقاسم رفیعی بودید [؟]

ج - نخیر منزل رفیعی نبودم، امضاء.

بازجویی و تحقیق از محمود هدایت معاون پارلمانی رزم آرا *

شیر و خورشید

وزارت دادگستری

برگ بازجویی و صورت‌مجلس [از محمود هدایت]

بتاریخ ۳۰/۲/۹۸ از جناب آقای محمود هدایت مستشار دیوان عالی کشور و معاون سابق نخست‌وزیر محترماً سؤال می‌شود،
اولاً در مورد تقاضای آقای دادیار دادسرا بشرح زیر:

[«] در مورد نامه محرمانه بی‌امضا خطاب به بانو رزم آرا که دستور تحقیق در اطراف آن بشرح صفحه ۳۲۴ پرونده از طرف دادستان وقت به اداره آگاهی داده شده، اساساً اقدامی نشده است، لازم است به وسائل مقتضی از بانو رزم آرا به این که نامه مزبور به چه وسیله، در چه تاریخی به مشارالیه‌ها رسیده است، و درخصوص آن با مرحوم رزم آرا مذاکراتی کرده بوده یا نه، و ثانیاً چند فقره از این نامه‌ها به ایشان رسیده، و ثالثاً اصل نامه را اخذ نمائید، و ضمناً از آقای هدایت معاون پارلمانی مرحوم رزم آرا که تسلیم کننده نامه بوده‌اند در این باره تحقیقات لازمه بعمل آورید [«].

اینک از جناب آقای هدایت تمنا می‌شود جریان مراتب مذکوره بالا و هم در مورد قتل مرحوم رزم آرا هر اطلاعی دارند مرقوم فرمایند، تا نظر آقای دادیار تأمین گردد.
ج - روز چهارشنبه ۱۶ اسفند، مثل سایر ایام به دفتر خودم رفتم. ارباب رجوع‌ها

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۹۳۱ تا ۹۳۴ پرونده.

هم مثل سایر ایام سراغم آمدند. در حدود ساعت نه آقای علم وزیر کار وقت که روز قبل از مسافرت اصفهان برگشته بود وارد شد، گفت آمدم خدمت آقای نخست وزیر برسم تشریف نداشتند، گفتم اینجا تشریف داشته باشید خواهند آمد. در حدود ساعت ده یادم افتاد امروز در مسجد شاه ختم است و باید رفت، خاصه اینکه یحتمل آقای نخست وزیر نتوانند در مجلس ختم حاضر شوند. از حضار معذرت خواستم که چون مجبورم به مجلس ختم بروم، آقایان موقع دیگر تشریف بیاورند، و به آقای علم گفتم بفرمائید برویم مسجد، ایشان گفتند: می خواستم بدانم و خدمت آقای نخست وزیر برسم، گفتم: در مراجعت هم می شود این کار را کرد. با هم راه افتادیم و رفتیم از جلو خان که وارد مسجد شدیم، دیدم از مدخل صحن مسجد تا دم تجبرهائی که کشیده اند دو صف پاسبان شانه بشانه ایستاده و افسران در میان این دو صف قدم می زنند. داخل شبستان شدم، دیدم در شاه نشین مدخل شبستان علماء نشسته اند، من دست راست، نزدیک آقایان امام جمعه و آقا بهاء الدین نوری تشسته، چند نفر فاصله هم آقای علم نشست.

پس از چند دقیقه، آقای علم برخاست، گفتم کجا [؟] گفت [:] من می روم بلکه بتوانم زودتر آقای نخست وزیر را ببینم، و رفت.

چند دقیقه بعد، دیدم آقای بهبهانی تشریف آوردند، و پهلوی آقا بهاء الدین نشستند، پرسیدند آقای نخست وزیر کجا هستند [؟] گفتم [:] شرفیاب شده بودند، بلکه گرفتار شده اند، و نتوانستند تشریف بیاورند، شما که تشریف دارید آنچه لازمه تشریفات است معمول خواهید فرمود.

<http://www.chebayadkard.com>

آقا اجازه خواندن الرحمن دادند. بعد هم فلسفی به منبر رفت، و چند دقیقه ای بود حرف می زد که از صحن مسجد صدای سه تیر متوالی بلند شد. من دویدم بیرون، دیدم نزدیک حوض بغل سکوی صحن مسجد، آقای نخست وزیر در خون غلط می زنند، و جمعی از هر طرف می دوند. بدیدن این صحنه نفهمیدم چه شد. پس از مدتی دیدم دو نفر مرا صدا می زنند، و از زمین بلند می کنند. آن ساعت ندانستم کیستند، بعد خودشان را معرفی کردند که آن روز ما بودیم، فهمیدم یکی آقای عدیلی عضو وزارت فرهنگ بوده اند، و دیگری بهشتی قرآن خوان.

باری حالم که بهتر شد، دیدم هنوز پاسبانان مثل عروسک پنبه ای برجای ایستاده اند، فریاد زدم که آخر پدرسوخته های بی شرم، این مرد نخست وزیر مملکت بود،